



خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۳۸۱ ، شنبه

۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

۵۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بفرستد مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۷



جدول

۱۸



چراغ

۲۰



هیچ چیز بی دلیل نیست

۲۲



قصه‌ی حیوانات

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌ها

۳



با من بیا ...

۴



گوساله‌ای که دل نداشت

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



زنگوله پا

۱۲



فقط هله هوله!

۱۶



بازی

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۱۶، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بردن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خالی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با ما من جویا

دوست من سلام.

من جوراب هستم. من و لنگه ی دیگرم، با هم می شویم یک جفت جوراب. بعضی چیزها دو تایی استفاده می شوند برای همین هم به آن ها یک جفت می گویند. مثل، یک جفت دستکش، یک جفت گوشواره، یک جفت کفش و...

ما جوراب ها فقط یک آرزو داریم! آن هم این است که بعد از استفاده، شسته شویم و تمیز و مرتب، در جای مخصوص به خودمان قرار بگیریم. ما دوست نداریم، کثیف و بد بو باشیم و زیر میز و صندلی و تخت بیفتیم و هیچ کس ما را نبیند!

حالا که با هم دوست شدیم، مداد رنگی هایت را بردار و برای ورق زدن مجله، با من بیا...





گوساله‌ای که دل ندانست

محمد رضا شمس

دو تا کره الاغ داشتند با هم بازی می کردند. گوساله پیش آن ها رفت و گفت: «من هم بازی!» کره الاغ ها گفتند: «نه خیر! تو با ما نه بازی! ما خودمان با خودمان بازی. خیلی هم راضی!» و عرو عرو عرو خندیدند. گوساله دلش شکست و ریخت زمین. بعد سرش را انداخت

پایین و از آن جا رفت. یک کم که رفت، پایش محکم

خورد به یک لاک پشت پیر. لاک پشت چپه

شد. لاکش چسبید به زمین، دست

و پاها و شکمش رفتند به هوا. لاک

پشت پیر، کمی به آسمان نگاه کرد و

یک دفعه، به یاد گوساله افتاد.

گوساله سرش را انداخته بود پایین و

می رفت. لاک پشت داد زد: «کجا

می روی؟! بیا کمک کن و مرا

برگردان.» گوساله



کمک نکرد. صدایش را شنید اما کمک نکرد. لاک پشت دوباره داد زد: «چه طور دلت می آید مرا این طوری ول کنی و بروی؟!» تا گفت چه طور دلت می آید، گوساله یاد دلش افتاد و احساس کرد یک چیزی کم دارد و خب آن





چیز هم دل شکسته اش بود که یک جایی همان دور و بر افتاده بود. گوساله هول هولکی برگشت و دوید طرف کره الاغ ها. دوباره محکم خورد به لاک پشت پیر و او را چپه کرد. حالا لاک پشت لاکش رو به آسمان بود و دست و پا و شکمش رو به زمین. خیلی هم خوش حال بود! گوساله بدو بدو رفت پیش کره الاغ ها. کره الاغ ها رفته بودند، اما به جای آن ها یک پینه دوز نشسته بود و داشت دل شکسته ی گوساله را می دوخت. پینه دوز دوز و دوز و دوز دل گوساله را دوخت و آن را به گوساله داد. گوساله هم دلش را گذاشت سر جایش و خوش حال و خندان از آن جا رفت.





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



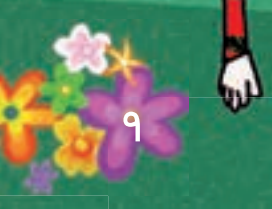


فوتتتت ما

آن روز، وقتی حسین از پله ها افتاد، آن قدر گریه کرد که مادرم و زن دایی فکر کردند، دست و پای حسین زخمی شده است. مادرم او را بغل گرفت و دست و پایش را با دقت نگاه کرد. زن دایی اشک های حسین را پاک کرد و گفت: «خدا را شکر که طوری نشده.» مادرم گفت: «باید صدقه بدهیم.» گفتم: «صدقه یعنی چه؟» مادرم گفت: «برای تشکر از محبت های خدا، باید به کسانی که به کمک و مهربانی ما نیاز دارند، کمک کنیم. خدا از این کار ما خوش حال می شود. او به هیچ چیز نیاز ندارد و همه چیز را برای مردم می خواهد. کمک به دیگران برای خوش حال کردن خداوند را صدقه دادن می گویند.»

آن روز من و مادرم و حسین به مسجد نزدیک خانه رفتیم. آن جا یک صندوق بود. مادرم به من و حسین پول داد تا توی صندوق بیندازیم. گفتم: «چرا توی صندوق پول می اندازیم؟» مادرم گفت: «با پول هایی که توی این صندوق جمع می شود، برای بیمارانی که نیاز به دارو دارند، دارو خریداری می شود تا آن ها هم دوباره سلامت شوند.» حسین می خندید و گریه نمی کرد. خدا خوش حال بود و ما از او تشکر کرده بودیم.







زنگوله پا، کنار جو راه می ره
زیر درخت های هلو راه می ره

جست می زنه روی دو پا
می زنه زیر شاخه ها

از رو درخت، چندتا هلو
گیر می کنه به شاخ او

باغ هلو که ساکنه همیشه
پر از صدای حرف و خنده می شه

زنگوله پا، باغ را به هم می زنه
شده درختی که قدم می زنه!

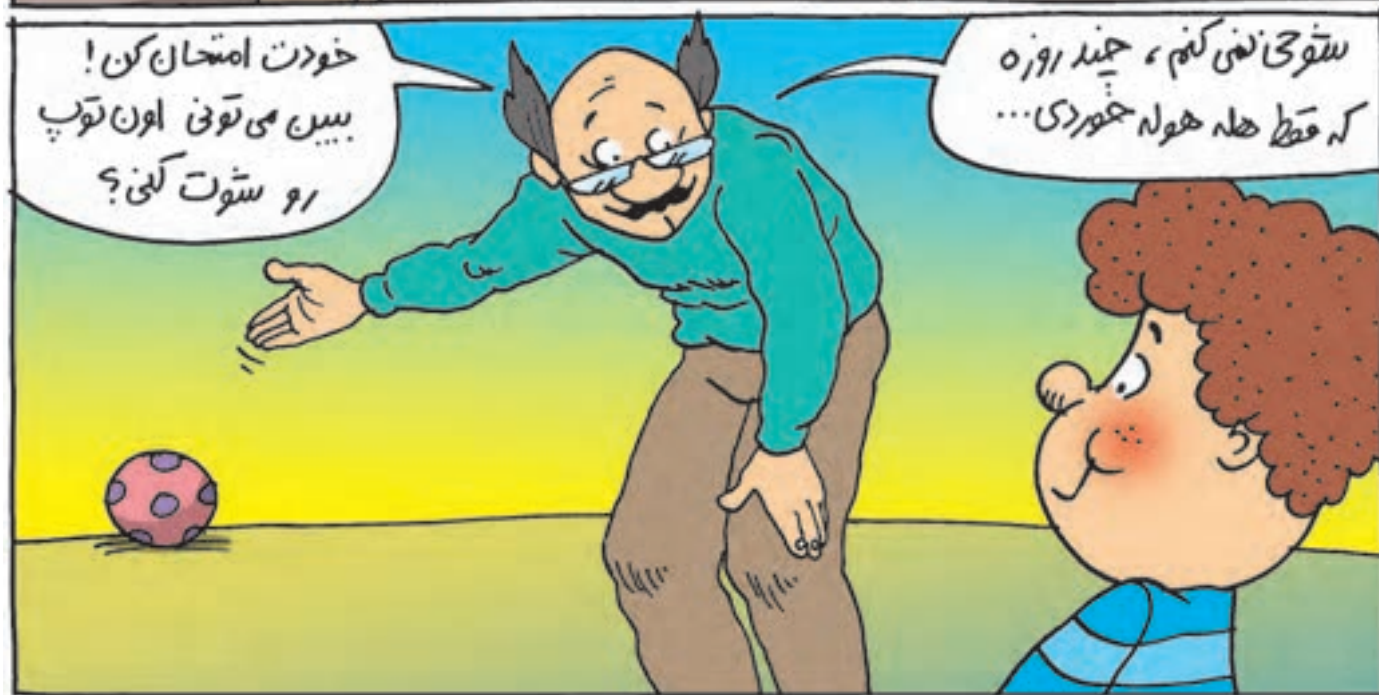
افسانه شعبان نژاد

زنگوله پا











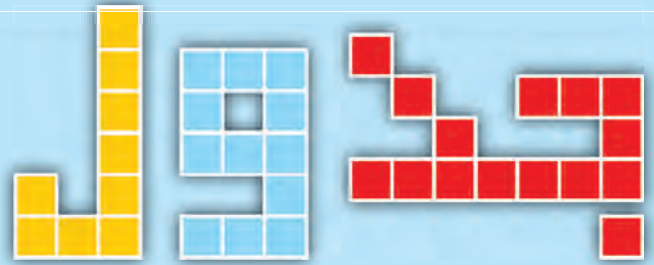
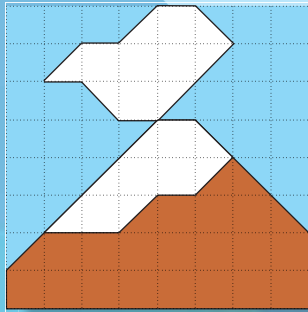


بازی

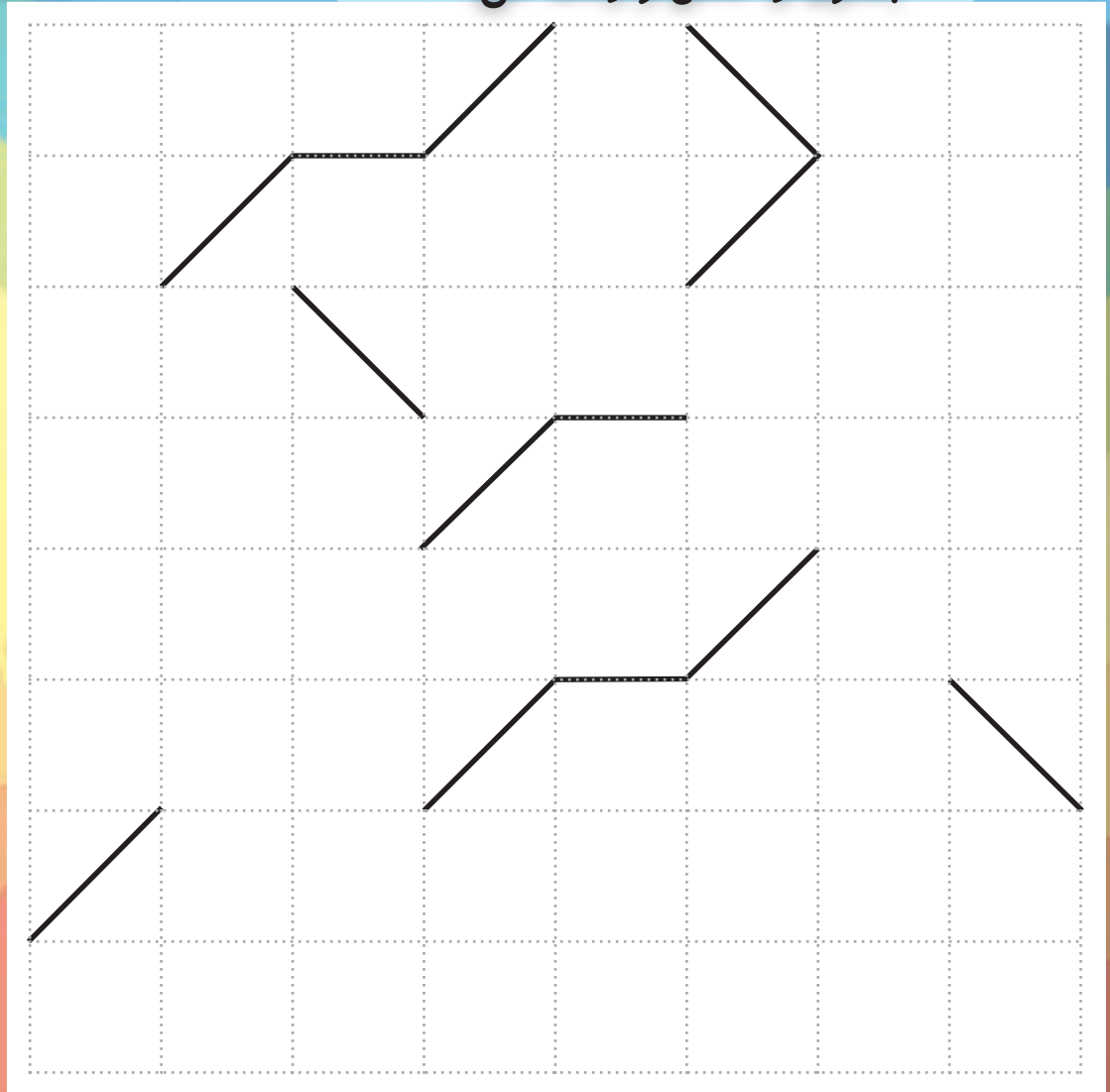


به این شکل‌ها با دقت نگاه کن.
کدام شکل تصویر بالا را کامل می‌کند؟





جدول را کامل و رنگ کن.





چراغ

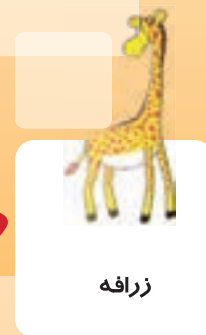
مرجان کشاورزی آزاد

کنار یک خیابان شلوغ، یک چراغ برق زندگی می‌کرد. چراغ دلش می‌خواست به یک جای دور دور برود. جایی که نه ماشین باشد، نه بوی دود و نه صدای بوق.

یک روز، چراغ، چمدانش را بست و رفت. حالا او در یک روستای سبز و زیبا، چراغ یک خانه‌ی کوچک است. و خیابان! هنوز پر از ماشین است و بوی دود و صدای بوق و هیچ کس نمی‌داند که چراغ برای همیشه از آن جا رفته است.








هیچ چیز بر دلیل نیست





یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.


فیل و خرگوش مشغول بازی بودند و لا به لای علف‌ها پنهان شدند تا آن‌ها را پیدا کند. خیلی زود، فیل و خرگوش را پیدا کرد. بعد نوبت به رسید تا چشم‌هایش را ببندد و منتظر بماند که فیل و خرگوش پنهان شوند. وقتی چشم‌هایش را باز کرد، سر فیل را دید. گردن آن قدر بلند بود که از پشت همه‌ی درخت‌ها دیده می‌شد! خرگوش فریاد زد: «من تو را پیدا کردم!» از پشت درخت‌ها بیرون آمد و گفت: «من دیگر بازی نمی‌کنم.» صدای او را شنید و از



پشت درخت‌ها بیرون آمد و پرسید: «چرا؟»  گفت: «اصلا نمی دانم این گردن دراز

به چه دردی می خورد!»  گفت: «خب تو هستی و باید گردنت دراز باشد مثل

 که  چون  است باید خرطوم داشته باشد!»  خندید و گفت: «مثل

 که باید گوش‌های بزرگ داشته باشد!»

از آن‌جا می گذشت که حرف‌های آن‌ها را شنید و گفت: «هیچ چیزی بی دلیل 

نیست.»  با گوش‌های بزرگش می تواند آرام ترین صداها را بشنود و موقع خطر

فرار کند.  می تواند با خرطوم بلندش برگ‌ها و شاخه‌ها را بچیند و در دهان

بگذارد.  هم می تواند کنار یک درخت بایستد و راحت برگ بخورد، چون گردنش

دراز است.»  خندید و گفت: «مثل خرطوم دراز من!»  گفت: «مثل گوش‌های

بزرگ من!» بعد هر سه با هم خندیدند و گفتند: «هیچ چیزی بی دلیل نیست!»

در حالی که می خندید از آن‌جا رفت. 

قصه‌های حیوانات



خانم میمون و بچه‌ی
کوچویشان، منتظر او بودند.

نزدیک ظهر، خانم
میمون بانگرانی به جنگل
نگاه می‌کرد که ...

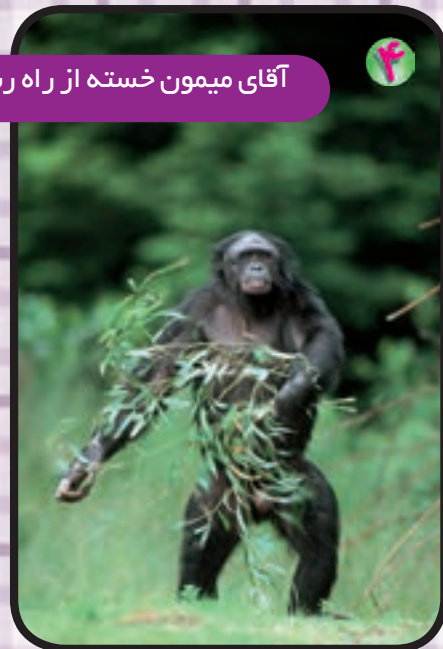


آقای میمون، از صبح
خیلی زود، برای جمع کردن
هیزم رفته بود.



۵

آن‌ها دور هم نشستند و با هم حرف زدند.



۴

آقای میمون خسته از راه رسید.



۷

مخصوصاً وقتی پدر
با همه‌ی خستگی‌اش با او
حسابی بازی کرد!

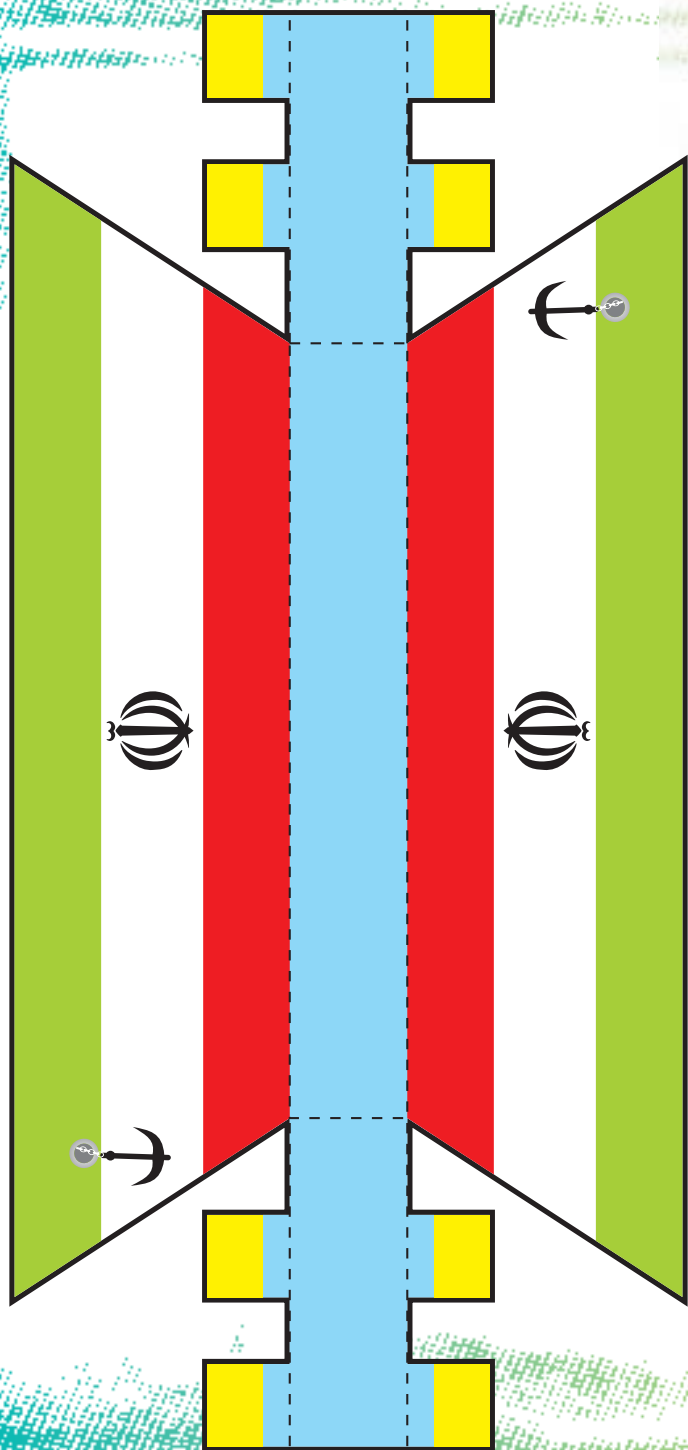


۶

بچه میمون از برگشتن
پدر، خیلی خیلی خوش‌حال بود.



کار دستنی



شکل را از روی خط سیاه قیچی کن.
آن را از قسمت‌های نقطه چین تا بزن.
به پشت قسمت‌های زرد، چسب مایع
بزن و آن را به دو طرف بچسبان.
حالا تو یک قایق زیبا داری!



خرده سالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:

هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:

هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳ تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشروچ

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

خردسالان



ترازه ما



مصطفی رحماندوست

وای چه سری! چه مویی

چه قدر قشنگه، به به

چه گردنی، گلویی

یه دنیا رنگه، به به

یه گوله نازه والا

آدمه یا فرشته

بذار قشنگ بینم

چی تو چشاش نوشته

قدم گذاشت به دنیا

تا بگه: غصه ها پر!

وقتی می رم مدرسه

تنها نباشه مادرا!



